خاطره

برشی از کتاب حماسه کارخانه نمک پیرامون عملیات والفجر ۸

تشکر خاص اسیر عراقی از یک رزمنده ایرانی

متن زیر برشی از کتاب حماسه کارخانه نمک است که از سوی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس منتشر شده است. کارخانه نمک نقطه‌ای در شبه جزیره فاو بود که رزمندگان در طی عملیات والفجر ۸ آنجا را تصرف کردند و خط دفاعی در برابر پاتک‌های دشمن را در این کارخانه تشکیل دادند.

عکس صدام

در شب سوم عملیات والفجر ۸ (۲۲بهمن) مأموریت اصلی در این محور (کارخانه نمک فاو و سایت موشکی) بر عهده گردان‌های ولی‌عصر(عج) از لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب(ع) و انصار از لشکر ۲۷ بود و هرکدام باید سه گروهان خود را برای تصرف مقر لشکر ۲۶ عراق در کارخانه نمک و سایت موشکی وارد عمل می‌کردند.

همچنین مقرر شد، گردان حضرت معصومه(س) به‌عنوان نیروی احتیاط پشت سر گردان ولی‌عصر (عج) از کنار خاکریز هلالی پایگاه موشکی در حاشیه جاده ام‌القصر حرکت کند. احمد زنجانی، فرمانده گروهان ۱ از گردان ولی‌عصر(عج) می‌گوید: چند ساعت به عملیات در جلسه‌ای نسبت به مأموریت امشب توجیه شدیم. فرمانده گردان با دوربین یک عکس صدام را که روی دیوار کشیده بودند از دور به ما نشان داد و گفت هدف آنجاست.

لوله‌های نفت

هنگام حرکت، ناصری به مسئول ادوات گردان گفت شما بمانید. او خیلی ناراحت شد و شروع کرد به گریه کردن و اصرار داشت با ما همراه شود. در مسیر حرکت تأمین می‌گذاشتیم تا دشمن از جناحین ما را غافلگیر نکند. به خاطر خستگی و بی‌خوابی دو شب گذشته، چند لحظه که توقف می‌کردیم، برخی از نیروها خوابشان می‌برد.

به اولین خاکریز که رسیدیم، تعدادی تانک و نفربر آنجا بود و دشمن هم حضور نداشت. معلوم بود این خاکریز، تعجیلی زده شده و خودروهای زرهی را هم جدیداً آورده‌اند. بعد از آن رسیدیم به مقری که در وسط آن جاده‌ای بود و لوله‌های نفت از آن می‌گذشت. پس از دو، سه ساعت پیشروی به‌عکس صدام رسیدیم.

اسیر عراقی

با فرماندهی تماس گرفتم که ما به مقصد رسیدیم. باورشان نمی‌شد به این سرعت رسیده باشیم. فرمانده لشکر گفت، فتوحی را می‌فرستم تا وضعیت را از نزدیک بررسی کند. بعد از نیم ساعت فتوحی با موتور آمد و گفت خیلی رفتید جلو و یگان‌های جناحین شما هنوز نیامده‌اند. گفتم، تکلیف چیست؟ گفت، شما بروید مقر تیپ را پاک‌سازی کنید.

ساعت حدود ۲:۳۰بامداد بود. در حین حرکت یک عراقی را دیدیم زیر لوله‌های نفت مخفی‌شده بود. فرمانده دسته ما لگدی به او زد. بلند شد و گفت دخیل یا خمینی. خشابش را نشان داد که من به شما شلیک نکردم. عکس زن و بچه‌اش را هم از جیبش درآورد و به التماس افتاد. به محمود اخلاقی گفتم با او چه کنم؟ گفت: به من مربوط نیست. دلمان نیامد او را بکشیم اگرچه دست و پاگیر شد اما تا صبح همراه گروهان بود و سپس به عقب انتقالش دادیم. احمد جمالی درباره آن واقعه می‌گوید: حدود سه هفته بعد که آمدم مرخصی، یک روز صبح در صبحگاه سپاه ساوه، حدود ۴۰۰ اسیر را با اتوبوس آوردند.

برای چندساعتی استراحت، در حیاط سپاه نشستند و حاج عباس لشکری هم مشغول مداحی عربی و فارسی شد. تعدادی از پاسدارها هم با کیک و چای از اسرا پذیرایی می‌کردند. در این لحظه یکی از اسرا دوید به‌طرف من و افتاد روی پاهایم. همه تعجب کرده بودند. او را بلند کردم و با زبان اشاره به ما فهماند که همان اسیر شب عملیات است.

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهیدمحمدحسین بدیعی که ۴۵روز پس از ازدواجش به شهادت رسید

نوعروسی که خبر شهادت تازه داماد را داد

شهید بدیعی اولین نفر از راست در کنار مرحوم حاج احمد خمینی

شکوفه زمانی

شهیدمحمد حسین بدیعی، ۴۵روز پس از ازدواجش در روز هشتم آذر ۱۳۶۰ و در جریان عملیات طریق‌القدس به شهادت رسید. او که زاده و بزرگ شده شهر اهواز بود، از ابتدای دفاع مقدس وارد جبهه‌های جنگ شد و از فعالان این عرصه به شمار می‌رفت. در سابقه جهادی‌اش مبارزات انقلابی هم داشت و بارها از سوی ساواک مورد تعقیب قرار گرفته بود. محمدحسین، ساعتی قبل از شهادت، وصیتنامه خود را نوشته بود. گویی می‌دانست طریق‌القدس آخرین عملیاتی است که در آن شرکت می‌کند. در گفت‌وگو با فاطمه بیگم بدیعی، خواهر شهید، خاطراتی از این شهید گرانقدر را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

برادرتان در زمان انقلاب ۱۷ سال سن داشت، چه فعالیت‌هایی در آن روزها داشت؟

محمدحسین، متولد ششم مرداد ماه ۱۳۴۰ بود و در دوران انقلاب ۱۷ سال داشت. از آنجایی که یک خانواده مذهبی داشتیم و پدربزرگ‌مان از طرف پدری روحانی بودند، محمدحسین هم جذب فعالیت‌های انقلابی شده بود. پدرمان کارمند بانک ملی بود و وضع مالی متوسطی داشتیم. برادرم یک جوان خوش سیما و بسیار مهربانی بود و در همان زمان طاغوت اهل خواندن نماز شب بود. تقید مذهبی و اطلاعات سیاسی خوب شهید باعث شده بود در بحث انقلاب بسیار فعال باشد. طوری که چند بار به دست ساواک دستگیر شد. پدرم با گذاشتن وثیقه او را از زندان بیرون آورد. البته زمانی هم که حکومت نظامی بود، داداش محمدحسین را در تظاهرات گرفته بودند. ایشان یک هفته در زندان ساواک زندانی بودند و پدرم به مرحوم عمویم ماجرای دستگیری داداش محمدحسین را گفته بود. آن زمان مرحوم عمویم در ثبت احوال کار می‌کرد. آشنایی در دستگاه قضایی داشت و از او خواهش کرد و ایشان واسطه آزاد شدن محمدحسین شد. در همان مدت یک هفته زندانی شدن محمدحسین آثار شکنجه و شلاق‌ها روی کمرش نمایان بود.

دوران مبارزات انقلابی شما چند سال داشتید؟

من متولد سال ۱۳۴۶ هستم. شش سال از شهید کوچک‌تر بودم. موقع انقلاب ۱۱ سال داشتم و یادم است که برادرم چه فعالیت‌هایی انجام می‌داد. تا زمانی که محمدحسین کنار ما بود، از او هیچ بدی ندیدیم. حتی صدایش را روی ما بلند نمی‌کرد. چه برسد به پدرومادرمان که خیلی احترام آنها را داشت. محمدحسین خیلی هم مرتب و خوش لباس بود. خاطرات آن روزها و فعالیت‌هایی که بیشتر در مسجد جامع اهواز انجام می‌داد، همیشه در ذهنم مانده است.

زمان جنگ شهید چه فعالیت‌هایی انجام می‌داد؟

محمدحسین بعد از تشکیل سپاه و شروع جنگ، وارد سپاه شد. دوره‌های کار با بیسیم را پشت سر گذاشت و بیسیمچی بود. زمانی که شهید شد، دوستانش تعریف کردند: «محمدحسین داشت از سنگرش بیرون می‌آمد و می‌خواست به سنگر بعدی برود و رمز «یازهرا(س)» را پشت بیسیم بگوید که تک‌تیراندازهای عراقی گلوله‌ای به او شلیک کردند. گلوله درست به قلب محمدحسین خورد و به شهادت رسید» زمانی هم که ما پیکر بی‌جان داداش را در غسالخانه دیدیم، چهره‌اش سالم بود و طوری آرام دراز کشیده بود انگار به خواب عمیقی فرو رفته است.

شما در اهواز زندگی می‌کردید و نزدیک مناطق عملیاتی بودید، آن روزها خود شما چه فعالیت‌هایی انجام می‌دادید؟

ما در پشتیبانی جنگ فعالیت می‌کردیم. اتفاقاً خبر شهادت برادرم را هم هنگامی شنیدیم که در مسجد برای پشتیبانی از جبهه‌ها حضور پیدا کرده بودیم. یادم است هوای سرد پاییزی بود که من و خواهرم در مسجد مواد غذایی و پوشاکی که از سوی کمک‌های مردم جمع‌آوری شده بود را بسته‌بندی می‌کردیم. از خانم‌های آنجا شنیدیم که می‌گفتند روز قبل یک عملیاتی انجام شده است. همسر برادرم بعد از ظهر همان روز به مسجد آمد و به ما گفت از طرف سپاه آمدند و اطلاع دادند، محمدحسین زخمی شده است. من و خواهرم کار را تعطیل کردیم و خیلی مضطرب شدیم. با همسر برادرم به طرف منزل راه افتادیم. منزل‌مان دو خیابان با مسجد فاصله داشت. در راه کم‌کم زن برادرمان به ما گفت که داداش محمدحسین شهید شده است و باید این خبر را به خانواده بدهیم. من دیگر متوجه نشدم چگونه خودم را از آن مسافت خیابان تا منزل رساندم. وقتی رسیدم خانه متوجه شدم که شهادت محمد حسین را به مادرم هم اطلاع داده‌اند.

منظورتان از همسر برادرتان، همسر شهید محمدحسین است؟

بله، محمد حسین ۴۵روز قبل از شهادتش ازدواج کرده بود. بعد از مراسم عروسی هم ۱۵روز با همسرش به ماه عسل رفتند و برگشتند. همسر محمدحسین اصرار داشت او نامه‌ای از سپاه بگیرد و در شهر مشغول به خدمت شود. ولی محمدحسین قبول نکرد و گفت باید در این چند عملیات شرکت داشته باشد. بعداً برای ماندن در شهروقت زیاد است. حتی فرمانده محمدحسین نامه زده بود که تو تازه ازدواج کرده‌ای بهتر است در خود اهواز مشغول شوی. اما محمدحسین گفته بود می‌خواهد در خط مقدم جبهه حضور پیدا کند. داداش مهر سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد و در آذرماه هم به شهادت رسید. آن روز هم خبر شهادتش را نوعروس برادرم به ما داد. در خانه یک اتاقی را برای مراسم ازدواج برادرم تزئین کرده بودیم که تزئیناتش تا زمان شهادت محمدحسین همچنان باقی مانده بود.

شهید چه خصوصیات اخلاقی بارزی داشت؟

خیلی خوش‌اخلاق بود و قلب مهربانی داشت. دوست داشت همه را از خودش راضی نگهدارد. اهل نماز شب و خیلی هم ایثارگر بود. یک روز عصر از بیرون به خانه آمد و دیدیم یک جعبه بزرگ دستش است. از طرف سپاه یک دست لباس پاسداری به او داده بودند. نیم‌ساعت بعدش جلوی در رفت. با دوستش قبلاً هماهنگ کرده بود بیاید تا محمدحسین اورکت نویش را به او بدهد. مادرمان پرسید چرا اورکت خودت را به دوستت دادی؟ در جواب مادر گفت: «دوستم احتیاج داشت و هوا سرد است. پولی هم برای خرید لباس گرم نداشت. ولی من اورکت قدیمی‌ام هست و هنوز می‌توانم از آن استفاده کنم.»

داداش محمدحسین خیلی مظلوم و ساکت و کم‌حرف بود. همیشه لبخند بر لبانش بود. من، خواهرم، برادرهایم و پدر و مادرم همیشه از اخلاق محمدحسین راضی بودیم. مانند یک فرشته در کنارمان بود. چهره داداش محمدحسین نورانیت خاصی داشت و هر کسی او را بار اول می‌دیدید، جذبش می‌شد. بارزترین خصلت اخلاقی او صداقتش بود و همیشه راستگو و درستکار بود. یادم می‌آید کلاس اول دبستان بودم، می‌خواستم بروم سر صف سوره والعصر را بخوانم و در منزل صدای خودم را ضبط می‌کردم تا تمرین کنم. وقتی ضبط صوت را روشن کردم و داشتم سوره والعصر را با صوت می‌خواندم که برادرهایم به من خندیدند، ولی محمدحسین وقتی صدای من را شنید خیلی تشویقم کرد و گفت خیلی قشنگ خواندی. آنجا بود که تشویق ایشان نقطه عطفی برای ترقی من شد که به دنبال تجوید قرآن و صوت و لحن قرآن بروم. داداش محمدحسین در امور دینی، حجاب و نماز خیلی مشوقم بود و من را در این مسیر بسیار تشویق می‌کرد.

گویا شهید وصیتنامه‌اش را ساعتی قبل از شهادتش نوشته بود؟

بله، برادرم وصیتنامه‌ای را در حدود یک ساعت قبل از عملیات طریق‌القدس و آزادسازی بستان در هشتم آذر ۱۳۶۰ نوشته بود. در وصیتنامه‌اش عنوان کرده بود: «حمد و ثنای خدای بزرگ را به جا می‌آوریم و خدا را شکر می‌کنیم که این نعمت بزرگ دفاع مقدس را به ما داد تا بتوانیم در راه او به جهاد بپردازیم. سلام ودرود به روح شهیدان به خون خفته اسلام. سلام برامام زمان حضرت حجت(عج) و درود خدا و خلق خدا بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی. من در مرحله اول چند کلمه می‌گویم و این را با خون خود می‌نویسم و آن اطاعت از امام خمینی رهبر عزیزمان است. که با کلمات گوهر بار خود ما را به راه‌الله هدایت می‌کند. این را به تمام برادران توصیه می‌کنم و امیدوارم تا پیروزی کامل انقلاب عظیم اسلامی از امام کبیر اطاعت کنند. مادروپدر عزیزم از شما خواهش می‌کنم اگر می‌خواهید روح من شاد باشد، از گریه بر بدن و مزار من خودداری کنید. فقط هر شب جمعه بر مزار تمام شهدا حاضر شوید و به یادشان باشید. به برادران عزیزم سلام می‌رسانم و از تک تک آنها می‌خواهم که در راه اسلام جهاد وکوشش کنند و خواهرهای عزیزم شمارا سفارش می‌کنم، همواره راه حضرت زینب(س) را ادامه دهید.»

تصاویری از شهید به یادگار مانده است که همراه با مرحوم حاج‌سید احمد، پسر حضرت امام است، این عکس‌ها را چه زمانی و کجا انداخته‌اند؟

این عکس‌ها مربوط به اوایل سال ۱۳۶۰ است که مرحوم احمد برای بازدید از مناطق عملیاتی آبادان و دیدن وضعیت این نواحی به خوزستان آمده بودند. برادرم یک روز که از جبهه برگشت، دیدیم عکس‌هایی از خودش و مرحوم احمد آقا دارد. عکس‌ها را با خوشحالی به ما نشان داد و خیلی خوشحال بود که توانسته با مرحوم حاج‌سید احمد خمینی، عکس یادگاری بگیرد.

چه خاطراتی از شهید محمدحسین دارید؟

یک ماه قبل از آن که محمدحسین ازدواج کند، یک شب از جبهه به منزل آمد و رختخوابش را پهن کرد و خوابید. صورتش از فرط تب عرق کرده بود. مادرم رفت دست بر صورتش کشید و بر پیشانی‌اش دست گذاشت. دید محمدحسین تب خیلی بالایی دارد. حالش طوری بود که در رختخوابش می‌لرزید. انگار که تب و لرز گرفته بود. مادرم از او پرسید: چی شده؟ ولی شهید چیزی نمی‌گفت. در صورتی که بازوی محمدحسین در جبهه ترکش خورده بود و در همان جبهه پانسمان شده بود. اما چون نمی‌خواست مادر و اعضای خانواده اطلاع پیدا کنند به بیمارستان نرفته و مستقیم به خانه برگشته بود. برادر دیگرم، محمدحسین را به بیمارستان برد و جای زخمش که عفونت کرده بود آمپول کزاز زدند و درمانش کردند. پانسمان جدیدی به زخمش زدند. ولی پانسمان قبلی باعث شده بود جای زخم گودی بیفتد. محمدحسین درد داشت ولی به رویش نمی‌آورد تا ما ناراحت نشویم. این هم از خصوصیات اخلاقی شهید بود که دوست نداشت کسی را ناراحت کند.

یک ماه قبل از آن که محمدحسین ازدواج کند، یک شب از جبهه به منزل آمد و رختخوابش را پهن کرد و خوابید. صورتش از فرط تب عرق کرده بود. مادرم رفت دست بر صورتش کشید و بر پیشانی‌اش دست گذاشت. دید محمدحسین تب خیلی بالایی دارد. بازویش ترکش خورده و چیزی به ما نگفته بود داداش مهر سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد و در آذر همان سال به شهادت رسید. کلاً ۴۵روز زندگی مشترک داشتند. آن روز هم خبر شهادتش را نوعروس برادرم به ما داد. در خانه یک اتاقی را برای مراسم ازدواج برادرم تزئین کرده بودیم که تزئیناتش تا زمان شهادت محمدحسین همچنان باقی مانده بود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۴۶

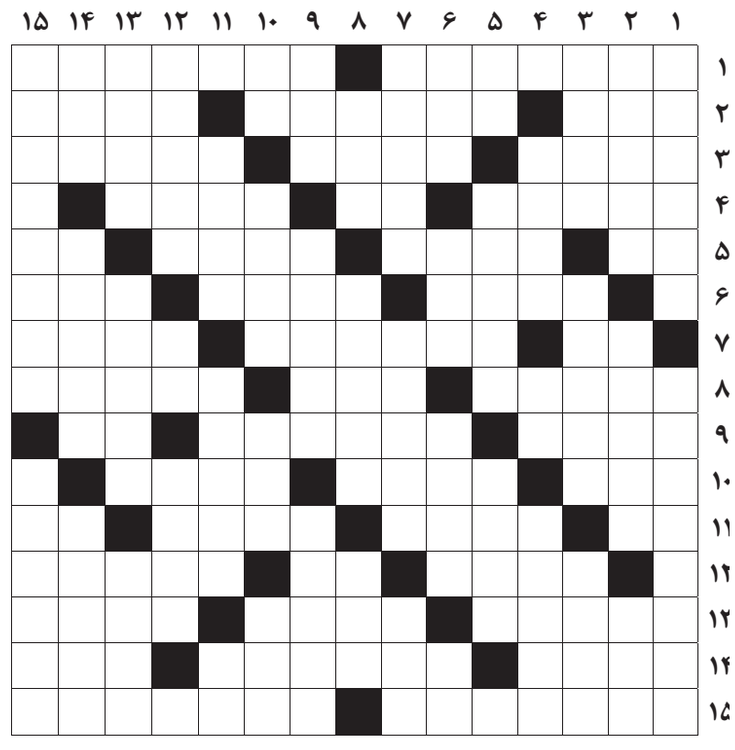

از راست به چپ

■ ۱- شهری در شرق استان فارس- نقاشی متحرک ■ ۲- منطقه‌ای صنعتی در آلمان- دزد چیزهای بی‌ارزش و کم‌بها- عالی و مرتفع ■ ۳- اثر تربیتی ژان‌ژاک روسو- واحد طول فرنگی- دستگاهی برای اندازه‌گیری دقیق ■ ۴- پاینده و ابدی- تلخ- راه فرار ■ ۵- زمین آذری- شهرآورد- نی‌لبک- شامه‌نواز ■ ۶- تربیت‌کننده- خانه‌های ریز عکس- پایه دیوار ■ ۷- صوت درد- دشوار و خسته‌کننده- خانه با عرصه مشجر ■ ۸- عددی دورقمی- شهر بادگیرها- از میوه‌های بهشتی ■ ۹- هوس باردار- دیکتاتور سابق اسپانیا- علامت مصدر جعلی ■ ۱۰- ماست چکیده- کالا و متاع- وحشت ■ ۱۱- خودروی کاروان- جمعیت؛ افراد مردم- بیماری کم‌خونی- مخفف هستم ■ ۱۲- دشمن پنیر- حرف همراهی عرب- کلمه آرزو ■ ۱۳- امتداد فیزیکی- باهوش- روایت‌کننده ■ ۱۴- خدای خورشید مصریان- بخت‌آزمایی- زنگ ■ ۱۵- جشنواره- غذاسازی گیاه

از بالا به پایین

■ ۱- سخنان بیهوده- دستگاه تهیه تصویر سه‌بعدی ■ ۲- از شهرهای مرزی استان کرمانشاه- ماده مخدر- دیروز عرب ■ ۳- قطعه موسیقی که برای سه نوازنده ساخته شده است- به خونخواهی امام حسین(ع) قیام کرد- لباس و جامه ■ ۴- رهبر حزب- صدمتر مربع- نوعی برادر و خواهر ■ ۵- بهتر از بدتر- از تفرجگاه‌های شمال تهران- از درختان جنگل‌های شمال ■ ۶- درد و رنج- همراه استراگانف از غذاهای گوشتی است- مقابل فراز- حرف نفی عرب ■ ۷- آهنگر- نوعی ابر- نهنگ ■ ۸- صومعه- ایالتی در امریکا- نمازی که بدون وضو هم خوانده می‌شود ■ ۹- متضاد ابد- از شهرهای استان اصفهان- صحرای انتظاری که اهل بهشت و جهنم قبل از ورود در آنجا منتظر می‌مانند ■ ۱۰- چوب خوشبو- پول کانادا- قدیم و دیرین- هنر فرنگی ■ ۱۱- فلزی است نقره‌ای رنگ و براق و بسیار محکم که در ۱۵۱۴درجه حرارت ذوب می‌شود- بیماری کلیوی- از اقمار مشتری ■ ۱۲- تبادل نظر- راز مگوی خانم‌ها- از ماه‌های سریانی ■ ۱۳- رود مرزی چین و کره شمالی- از پیامبران بنی‌اسراییل- از گل‌های خوشبو به رنگ زرد ■ ۱۴- شمیم نشده- دوری جستن- طولانی‌ترین و بزرگ‌ترین سرخرگ بدن ■ ۱۵- رئیس هیئت وزیران در برخی کشورها- مزیت و برتری‌داشتن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۴				۷	۵	
		۲			۷		۶	
		۳			۹			
			۴					
۵			۳					
۸						۲	۱	
	۲			۳			۸	۱
	۱			۶				۷
۹	۶			۱				

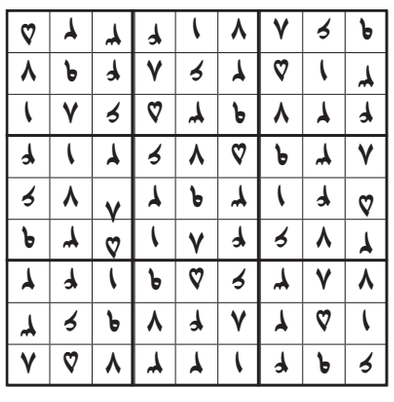

جدول کلمات متقاطع
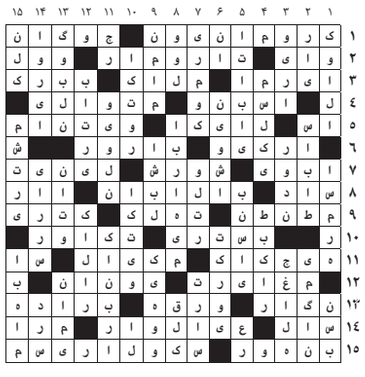
پاسخ جدول شماره ۷۲۴۵